

چُلَاقِ آينِشمان

[نمایشنامه]

مارتین مک‌دونا

برگردانِ شادی فرزین



انتشارات نیلا

صحنه‌ی یکم

مغازه‌ی روستایی کوچکی در جزیره‌ی آینیشمان؛ حدود سال ۱۹۳۴. در مغازه سمّت راستِ صحنه. پیشخانِ مغازه در امتدادِ پشتِ صحنه. پشتِ آن قفسه‌هایی از کنسرو — اکثراً نخودسبز. سمّتِ راست، گونی کهنه‌ای آویزان است و سمّتِ چپ دری گشوده می‌شود به اتاقِ عقبی که دیده نمی‌شود. آینه‌ای بر دیوارِ سمّتِ چپ نصب شده و یک میز و صندلی کمی دورتر از آن دیده می‌شود. نمایش که آغاز می‌شود آیلین آذربون، شصت و چندساله، دارد تعدادی دیگر از قوطی‌های کنسرو را در قفسه‌ها می‌چیند. خواهرش کیت از اتاقِ پشتی وارد می‌شود.

کیت بیللی هنوز نیومده خونه؟

آیلین هنوز بیللی نیومده خونه.

کیت حسابی نگرانش می‌شم وقتی دیر می‌آد خونه.

آیلین بازومو محکم زدم به یکی از قوطیای نخودسبز، اون وقت تو نگران

بیللی چُلاقه‌ای.

کیت همون بازو که معیوبه؟

آیلین نه، اون یکی بازوم.

کیت اگه بازوی معیوبتو می‌زدی که بدتر بود.

آیلین خیلی بدتر می‌شد. هرچند الان این یکی هم درد می‌کنه.

کیت حالا دو تا بازوی معیوب داری.

آیلین خُب حالا یه بازوی معیوب دارم و یه بازوی کوفته.

کیت جای کوفتگی خوب می‌شه.

آیلین جای کوفتگی خوب می‌شه.

کیت اون وقت بازَم تو می‌مونی و یه بازوی معیوب.

آیلین بازوی معیوب هیچ وقت دُرُس نمی‌شه.

کیت تا دمِ مرگ.